

علی دشتی

علی دشتی در سال ۱۲۷۵ شمسی در شهر کر بلا بیدنیآ آمد. وی تحصیلات ابتدائی را در مکتب‌های قدیمی بیابان رسانید و عربی و معانی و بیان را تحصیل کرد، فقه و یک قسمت اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی که از مجتهدین بزرگ عصر بود فراگرفت و کنایه مرحوم آخوند را نزد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی مجتهد معروف تحصیل کرد و در اواخر جنگ بین‌المللی اول بشیراز رسید و پس از آن مدتی در اصفهان بسربرد. چون خبر انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ منتشر شد به طهران آمد و در نهضت ضد قرارداد شرکت جست و تحت نظر شادروان مدرس با همکاری عده زیادی مانند فرخی یزدی، هژیر، فدائی علوی، شیخ حسین طهرانی، به فعالیت پرداخت و بواسطه معاونت از انتشار مقالات مبارزه طلبانه در جرائد، در شب نامه مقالات تند و آتشینی برضد عاقد قرارداد منتشر ساخت.

بر اثر این فعالیت در تابستان ۱۲۹۹ توقیف شد و مدت ۸ روز زندانی گردید و از آنجا بآبادو نفر ژاندارم بوسیله گاری یست بطرف قزوین روانه شد و شب را مجبور شد در شهر آباد بسربرد. وقتی گاری بستی آنجا را ترک نمود در صبح روز بعد، دشتی نامه ژاندارم‌ها را دید و متوجه شد که او را میخوانند از سرحد ایران خارج کنند و ناگزیر در اثر فشار مأمورین و نبودن وسایل قافز وین را پیاده رفت. دشتی در این شهر بیمار گردید و مجبور شد نزدیک ۱۵ روز در قزوین استراحت نماید و در آنجا یاور محمدخان بولادین و سلطان محمودخان پروین افسران ژاندارم پس از مخاברה تلگراف به طهران دستور گرفتند که او را بوسیله گاری به همدان بفرستند.

وقتی که دشتی به همدان رسید، خبر سقوط کابینه منتشر شد و حاج میرزا عبدالوهاب همدانی که از علمای همدان بود با سایر علماء بوسیله تلگراف به تبعید دشتی اعتراض کردند و وقتی جواب تلگراف رسید او به کرمانشاه

وارد شده بود و مشیرالدوله دستور داده بود که وی عجاله در کرمانشاه بماند. دشتی پس از مدتی اقامت در کرمانشاه در زمان کابینه سپهسالار به طهران آمد و باز مخالفین ذهن حکومت را نسبت به وی مشوب ساختند. دوباره دستور توقیف صادر شد و مدت یک هفته زندانی گردید و سرانجام بر اثر کمک سید محمد صادق طباطبائی آزاد گردید.

در کودتای ۱۲۹۹ در باغ سردر اعتماد زندانی بود و در این مدت بود که یادداشت‌های «ایام مجتبی» را نوشت و کتاب «نوامیس روحیه» نظور ملل، اثر «گوستاو لوبون» را ترجمه کرد.

سیس وارد عالم مطبوعات گردید و در بادی امر قریب سه ماه سردبیر روزنامه ستاره ایران بود و با مرحوم میرزا حسین خان صبا آزاد بخواص معروف همکاری نمود و پس از آنکه روزنامه توقیف گردید، بفکر تسیس روزنامه مستقلی افتاد و در ۱۱ حوت ۱۳۰۰ روزنامه شفق سرخ را در هفت ماهه ای سه شماره منتشر نمود.

این روزنامه از حیث زوایه سیاسی و سبک مندرجات سه دوره متمایز دارد: دوره اول که بر اثر حرارت و اشتکار و مبارزه دلیتی، یکی از روزنامه‌های بزرگ و معروف طهران گردید و تا سال پنجم ادامه داشت و چند بار نیز توقیف گردید و دشتی در این دوره از هیچگونه مقاومت و مبارزه کوتاهی نکرد و با آنکه شفق سرخ در اثر انتشار مقاله (کشتار هولناک در خاک بخیرای) توقیف گردید، روزنامه‌های متعدد، عصر انقلاب و عهد انقلاب را منتشر ساخت و روزنامه‌های آزادیخواه ایران از جمله اقدام اتحاد، حیات جاوید و قریب ۱۰ روزنامه دیگر برای حمایت از شفق سرخ توقیف شد. بهترین شماره‌های شفق سرخ هفت انتشارات سال اول و دوم و سوم میباشند.

دوره دوم شفق سرخ که از اواسط سال چهارم آغاز گردید تا سال هشتم بطور یومیه ولی با رویه حلیه متر و سیاست مثبت ادامه داشت.

دوره سوم شفق سرخ که از سال نهم شروع شد و تا آخر سال سیزدهم منتشر می گردید تحت نظر مایبل تویسرکانی انتشار می یافت و از تاریخ ۲۲ فروردینماه ۱۳۱۴ که دوره نهم مجلس شورای ملی پایان یافت و در این تاریخ هم دشتی و هم روزنامه اش توقیف گردید دیگر تاکنون شفق سرخ منتشر نشده است.

دشتی بر اثر این واقعه چهارده ماه در توقیف بود و یادداشت‌های این دوره، بعنوان «تحت نظر» ضمیمه کتاب ایام مجتبی» منتشر شده است.

دشتی در خلال این احوال يك سفر نیز به اروپا رفت و آن در اواخر سال ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) بود که برای شرکت در جشن ده ساله انقلاب روسیه با تفاق سلیمان میرزا، فرخی یزدی و شیروانی مدیر مین به مسکوف رفت و مدت سه ماه و نیم در کشورهای مختلف اروپا بسربرد.

دشتی نخستین بار در دوره پنجم بنماینده گئی مجلس شورایی انتخاب گردید و در سال اول اعتبارنامه او رد شد و در دوره های ۶ و ۷ و ۸ و ۹ از بوشهر و همچنین در دوره های ۱۲ و ۱۳ از مآوند و در دوره چهاردهم از تهران وارد مجلس شورایی شد و پس از شروع واقعه آذربایجان در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ توقیف گردید و تا ۱۵ خرداد زندانی بود و از آن تاریخ تا ۱۸ مهر در منزل شخصی در قلهک در توقیف گذاراند و روز نوزدهم مهر به اروپا رفت و مدت ۲۰ ماه در فرانسه بسربرد و در ۱۰ خرداد ۱۳۲۷ به تهران بازگشت.

علی دشتی که زبان فرانسه را بطور متفرقه گاهی در زندان نزد میرزا-یانس ارمنی و رشید یاسمی هنگام تبعید به کرمانشاه فراگرفت خیلی عمیق تحصیل کرده است و از ترجمه های معروف او میتوان «اعتماد بنفس» اثر سموئیل اسمایلز و «تطور ملل» و «تفوق نژاد انگلوساکسون» از «ادیون-دمولن» را نامبرد که با شیوه شیرینی بزبان فارسی ترجمه کرده است. قسمتی از زندگانی دشتی با حوادث اجتماعی وطن ما درهم آمیخته است و بطوریکه اشاره شد مطالعه شرح حال او مطالعه قسمتی از حوادث دوران گذشته مملکت ما میباشد.

خود او می گوید:

«قوی ترین عاملی که خط سیر مرا در زندگانی تغییر داد و ثوق الدوله بود. من مثل تمام جوان های ایرانی که معلوماتی اندوخته و محیط زندگانی بدی را برای بدست آوردن شغلی ترك کرده و بهرگز ایران روی می آوردند به تهران می آمدم و ابدأ بخاطر من نمی گذشت که روزنامه نویس و سیاسی خواهم شد.

قرارداد و ثوق الدوله مثل يك تازیانه بر غرور ملی من سیلی زد. این حادثه مرا به نوشتن، سیاست، شب نامه نویسی، به مجس شماره ۲، به پیاده رفتن از تهران به قزوین و چند ماه تبعید در کرمانشاه، باز به مجس دوره کودتا که «ایام مجس» یکی از آثار آن است و به روزنامه نویسی و تأسیس شفق سرخ و به مجلس شورایی و ماجراهای دیگر کشانید» (۱)

(۱) - اطلاعات ماهیانه شماره ۸۲ دیماه ۱۳۳۳

علی دشتی از جمله نویسندگانی نیست که صفت خاص نویسندگی به آنها اطلاق میشود و کار اصلی آنها نویسندگی است. وی را بیشتر میتوان يك ژورنالیست مبتکر و يك محقق روشن بین در نقد ادبی دانست و آنچه که وی نوشته است مشتمل است بر سرمقاله های که در اوان جوانی در روزنامه شفق سرخ نوشته و مقالات ادبی و اجتماعی که در مجلات ماهانه مخصوصاً مجله مهر منتشر نموده است، سایر نوشته های او که بصورت کتاب درآمده است ادبی و تحقیقی و برخی از آنها بصورت داستان کوتاه میباشد.

این قضیه به اندازه ای واضح است که خود او در این باره ضمن مصاحبه با خبرنگار اطلاعات ماهیانه گفته است که نویسندگی کار اصلی او نیست.

(اینکه او را بعنوان «نویسنده» طرف سؤال قرار داده ایم بنظرش دلب لایغر است و معتقد است در حق «نویسندگان» ظلم کرده ایم. وقتی حیرت و تعجب مرا دید گفت:

کلمه نویسندگی به مردانی امثال بالزاک، داستایوسکی، امیل لودویک ... اطلاق میشود که منظمأ هر روز چندین ساعت مشغول تحریر بوده اند. عنوان آنها را نباید بکسانی داد که روی تفنن گساهی چیزی می نویسند یا اشخاصی مانند من که احياناً پنج و یا شش ماه میگذرد و دست بخامه نمیبرند. مثلاً داستان کوچکی را هفت سال قبل در مونت کارلو شروع کرده و در سال بعد در قاهره قسمتی از آن را نوشته و سه سال بعد در بیکاری تهران آنرا تمام کردم ولی حوصله نمی کنم آنرا بکنویس کنم)

به این مناسبت آقای دشتی نقل کرد که در سال ۱۳۲۵ بعد از تمام شدن دوره چهاردهم مجلس که کابینه قوام السلطنه روی کار آمد و ایشان در باغ شمیران خود توقیف و تحت نظر بود کتابی بعنوان «دور نمای چهار سال و نیم دموکراسی» شروع کرده و قریب ۳۰۰ صفحه بطور اجمال اوضاع قبل از شهریور ۱۳۲۰ و علل حوادث شهریور و طبیعت اجتماع و سیاست را در این چهار سال و نیم بیان کرده ولی همینطور آنرا نیمکاره گذاشته و با آنکه آنرا همراه خود پیاریس برده است پس از یکسال و نیم اقامت در پیاریس، آنرا همراه خود بقاهره برده است به نیت آنکه آنرا تمام کند ولی در مدت دو سال و سه ماه اقامت در قاهره و نه بعدها دشتی به آن دست نزده یعنی از وقتی آزاد شده است تا کنون ده صفحه به آن اضافه نکرده است.

آنوقت برای نشان دادن تفاوت بین خود و يك نویسنده واقعی، تولستوی

را مثال زد که هشت سال تمام برای نوشتن کتاب جنگ و صلح، روزی ۱۲ الی ۱۳ ساعت وقت صرف کرده است و این ۱۵۰ صفحه را هفت مرتبه از سر با کتویس و اصلاح کرده و قریب ۵۰ مرتبه به محل‌های مختلف سفر کرده است که بر رأی‌العین اوضاع و احوال میدان‌های جنگ ناپلئون را به بیند. اضافه کرد حتی نویسندگان درجه دوم و سومی مانند «کاتلین ویندسور»: نویسندهٔ رمان متوسط و عادی: «عزیر» بقول آندره موردو آ قریب ۵ سال کار کرده و بازده مزار صفحه چیز نوشته و قریب ۳۷۰ کتاب راجع به آن دوره از تاریخ انگلستان خوانده است.

آنچه دشتی راجع به خود نوشته است و تذکر داده که نویسندگی در شایهٔ کارهای سیاسی و اجتماعی وی بوده است ما را از انتقاد بیشتر بازمی‌دارد ولی با این همه باید گفت که آثار دشتی بواسطهٔ صراحت و روشنی و زیبایی خاصی که دارد از نوشته‌های خوب دوران معاصر است. این آثار را میتوان به سه قسمت دسته‌بندی کرد:

- ۱ - سر مقاله‌ها و مطالب اجتماعی و انتقادی.
- ۲ - داستان کوتاه و مقالات ادبی.
- ۳ - نوشته‌های تحقیقی.

یکی از نوشته‌های انتقادی و اجتماعی وی کتاب «ایام محبس» است. این کتاب یادگار ایامی است که دشتی بواسطهٔ مخالفت با قرار داد معروف ۱۹۱۱ توفیف شد. در این نوشته دشتی با قلم شعر ساز خود رنجها و احساسات خود را از قید و بند و زندان بیان می‌دارد و از اینکه آزادیش سلب شده است سرکشی و عصیان می‌کند و به پرندگان آزاد حسادت می‌ورزد. روح سرکش و ناراحت او از این واقعه بطوری متألم است که هیئت اجتماعی انسانی را بناسبت وضع این گونه قوانین و بوجود آوردن قید و زنجیر و زندان، محکوم می‌کند و در آرزوی بسازگشت انسان به طبیعت (Return to Nature) و اجتماع سادهٔ بشری است. «راستی تمدن چیست؟ و غیر از لعنت و بدبختی در دنیا چه نتیجه دارد؟ آیا شنیده‌اید اقوام وحشی افریقا کیوتین داشته باشند؟ آیا شنیده‌اید ساکنین جنگل‌های استرالی مجلس شوری یا عدلیه داشته باشند؟ آیا شنیده‌اید که گلوها در سه هزار سال قبل، باستیل داشته‌اند؟»

دشتی «تمدن» را اینطور تعریف میکند: «تمدن یعنی همان

قوانین ، همان رسوم و آداب ، همان علوم و صنایع و همان تربیاتی که بشر برخلاف سایر انواع حیوانات ، برای سعادت تمدن کردن دوره حیات خود اتخاذ کرده ، جز بدبختی چه نتیجه ای داده است ؟

« تمدن آتش حرم و طمع را در جامعه بشری بر افروخت . تمدن شراره حسرت را در قلب انسان مشتعل کرد . نویسنده به منافع تمدن که لباسهای فاخر ، عمارت های قشنگ و خوراکی های لذیذ باشد اشاره می کند و می نویسد : « افسوس ! اگر این چیزهای خوب ، این نعمت های لذت بخش ، این وسائل سعادت و نیکبختی بر همه افراد بشر بطور تساوی تقسیم می شد و ممکن بود هر یک از افراد بدان بهره مند شوند ، دنیا بهشت مسعود می بود و تمدن دلبالو نوع سعادت بشمار میرفت ... ولی چیزهای خوب به یکدسته معدودی اختصاص دارد .

« تمدن یک بر تو اسرار آمیزی است که برای یکدسته معدودی نود و برای هیئت جامعه انسانی ، آتش سوزان و صاعقه مرگبار است ...

تمدن شعله فتنه و فساد ، آتش جرم و جنایت را که در فطرت تمام موجودات متسکن است در طبیعت فرزند آدم دامن زد ، بالاخره باید این تمدن ظالم ویران گردد و بر آثار و خرابه های آن توحشی که نسبتاً به سعادت نزدیکتر باشد بریانود . ای بشر دوست ها ! بنام عقل و انصاف ، بنام آسایش گیتی به این تمدن سنگین ترا از توحش خاتمه دهید . اشک برای دنیا بس است . فضای آسمان برای طنین ناله های بشر کوچک است .

اگر به این سخنان خوب دقیق شویم می بینیم که این ها همان حرف های زان ژاک روسو نویسنده فرانسوی و رمانتیک های بعد از اوست که معتقد بودند طبیعت انسان را نیک و آزاد خلق کرده ولی جامعه او را بد و اسیر نموده است . روسو می گوید : « بجز آن ادعا می کنم که حالت تفکر مخالف طبیعت است و یک شخص متفکر (روشنفکر) یک حیوان فاسدی است . » (۱)

روسو معتقد بود که علوم و صنایع و پیشرفت تمدن نه تنها بشر را خوب نکرده بلکه او را فاسد نموده است و نوشته های وی « امیل » ، « گفتار در باره اصل عدم مساوات » ، « قرارداد اجتماعی » تماماً بر مبنای بازگشت به طبیعت و زندگی ساده انسانی است . برعکس نویسنده و متفکر دیگر

«آزمونی» و «ولتر» با این عقیده مخالف بود و وقتی «روسو» کتاب «گفتار در باره اصل عدم مساوات» را برایش فرستاد که در آن بر ضد تمدن و علوم رادیکال سخن گفته و برگشت به وضع حیوانات و قبایل وحشی را توصیه کرده چنین جواب داد:

«آقای من! کتاب شما را که بر ضد نوع بشر نوشته بودید دریافت کردم. از این بابت متشکرم هیچکس مثل شما این همه هوش و نکته سنجی برای چاربا ساختن انسان بکار نبرده است. با خواندن کتاب شما شخص دوست می‌دارد چهار پا راه برود، ولی چون من شصت سال است که عادت به دو پا راه رفتن کرده‌ام، متأسفانه برای من چهار پا راه رفتن امکان ندارد.»

«ولتر» معتقد بود که این همه بدگویی از تمدن بچگانه و بی‌معنی است و وضع انسان در تمدن بی‌اندازه بهتر از وضع او در حال توحش است و بضافه فاصله‌ای که بشر از توحش به تمدن طی کرده است به اندازه‌ای است که بزگشت برای وی امکان ندارد. شاید قوت و نیرومندی همین منطبق باشد «هدم و صنعت و بضود کلی تمدن چیز بدی نیست بلکه شاید نحوه اجرای قوانین و علم است که نمیتواند خوشبختی بشر را تامین کند» که دشتی را واداشته چند صفحه بعد بنویسد:

«ای ماشین‌های فلسفه باف! ای دماغهای جامد، ای مزدوران سادت دیگران. ای شماهاییکه بقره الفاظ مجوف اصول سوسیالیسم را مخالف عرفان و تکامل و تمدن میدانید، بس است، یکقدری عمیق شوید. به فلسفه حیات و زندگی‌مراجعه کنید و منتها الیه زندگی را جستجو نمایید. خوشبختانه، منطبق، همین منطبق ناقص بشر هم، شما و عقاید شما و فلسفه بافی شما را درهم می‌شکند.»

صرف نظر از بدگویی از تمدن که بارها در کتاب تکرار میشود، قسمت‌هایی از کتاب که متوجه انتقاد از تشکیلات اداری و وضع سیاسی و اجتماعی آن روز است، خواندنی و جالب است و حتی تا حدی هم می‌تواند آموزنده باشد.

«سایه» کتاب دیگر دشتی مشتمل بر سه قسمت است. مقالات ادبی - تاریخی - ترجمه‌ها. از بین مقالات ادبی، «مد جدید نویسندگی»، «دروغ مصلحت‌آمیز»، «آب زمزم و آتش»، «در میان بیغبرها» «جرجیس» برجسته‌تر است.

در مقاله اخیر که به انتقاد از مقاله « حاج میرزا یحیی دولت آبادی » که به عنوان « قآنی شیرازی » در مجله آینده چاپ شده بود اختصاص یافته می‌نویسد: « بالاخره باید این اصل کهنه و بی‌فایده از تحریرات و ادیات ما دور بیفتد و نویسندگان مثل محققین اروپایی در نوشتن شرح احوال کسی اسناد بدست آورده، خوب را خوب و بد را بد بنویسند، شخص مترجم را همانطور که هست نشان بدهند و دست از این فودمولهای کهنه که غالباً اینطور شروع میشود « فلانی شاعری بود سخن سنج و در میدان فصاحت و بلاغت یکه تاز، اخلاق او حمیده، در علوم ادبیه بی نظیر، و در علوم عقلیه ماهر... » بردارند (۱)

آقای دولت آبادی می‌نویسند: « در علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه تا آن حدود و به آن ترتیب که معمول زمان بوده است ممارست نموده و بهره وافر برده، بعدی که جنبه شاعریش با عظمتی که دارد دون مرتبه سایر فضائل او شمرده میشود ». از این عبارت هیچ چیزی بر معلومات انسان افزوده نمیشود یعنی ابدأ معلوم نمیشود که در علوم نقلیه چه بهره‌ای برده و چه دلیلی ایشان جامع العقول و المقول بوده‌اند. آثار دآنی در علوم عقلیه و نقلیه چیست؟ و دیگر آنکه معلوم نمیشود: حدود و ترتیب آن زمان که قآنی به آن درجه رسیده بود چیست؟ علاوه بر اینها جنبه شاعری قآنی عظمی ندارد و بر فرض که عظمت داشته باشد و بقول آقای دولت آبادی در قبیل سایر فضائل و معلومات او هیچ است البته در این صورت باید: سایر فضائل او « ده برابر جنبه شاعریش نمایش داشته باشد. و بهم رفته این عبارت یک تعارف و مجامله از قبیل « فدایت شوم: »: بنده حضرت عالی هستم « بیشتر شبیه است تا تحقیق زندگانی عقلی یک نفر شاعر » (۲)

« تاثرات » قسمت دیگر کتاب، نموداری از احساسات و عواطف دشتی است و میتوان آنرا شعر منثور خواند. « ستور حبیب » تأثیری است از استماع ضرب‌های سرینجه هرمند حبیب سمعی که ستور زن هرمندی بود، و نویسنده توانسته است « اشعار بی کلمه‌ای که مضراب حبیب روی سیم‌های ستور » می‌پاشیده است بخوبی مجسم کند. « تپه‌های الپیه »، « بیاد آن قلم در هم شکسته » (۳)، « طاق کسری »، « موسیقی وزیری »، « بیاد آن

۱ - سایه - صفحه ۶۹ ۲ - سایه - صفحه ۷۰ ۳ - این مقاله مربوط به خود کشی نویسنده هرمند مجتبی طباطبائی است (۱۳۰۱)، که در سال اول شوق سرخ منتشر شده.

کرده عزیز « و «خاطرات» ، « پس از هشت سال » ، « يك نامه از افتاده » از قسمت‌های دیگر «تأثرات» میباشد و بحث اصلی بعضی قسمت «تأثرات» در اطراف زن است، مثلاً در قسمت «خاطرات» مینویسد:

شب بمن گفתי از زیبایی تو سخن گویم و این خودخواهی را طوری بر لباس تواضع و حیا پنهان کردی که جرأت هرگونه نافرمانی را از من نمودی بمنی این سخن‌های تو ممکن است مرا مغرور و گمراه کند و من توصیف‌های تو خجل و ناراحت میشوم . آیا راستی تو نمیدانی زیبا و منی خواهی مردم هم ترا زیبا دانسته و آن وجامت را پرستش کنند، راست میگویی و از گمراهی میترسی چرا اینطور نگاه میکنی و در میان خود وقتی بصورت من خیره میشود، آنقدر عشق و جذب و اغواء و یق تعبیه ساخته‌ای ؟ (۱)

عقیده او راجع به زنان اینطور است : « می‌گویند نرون ظالم و سران بود. شما زنان زیبا از نرون هوسکار ترید . شما با زیبایی و آرایش و آدرائی مردهارا فریفته ، بانگام و تبسم و کلمات مبهم آنها را دیوانه کنید . » (۲)

« بهشت ، فرشته ، عقل ، خدا ، ملکوت آسمان ها و تمام آن مفاهیم که غیر قابل تماسی که تعالیم دینی در اعماق فکر ما کار گذاشته است ، و ز در نظر من همه يك جا و در اندام زیبای يك مخلوق خاکی جمع است . اندام او زیباتر روح اوست ، از روح او زیباتر چشم‌های فشنگ‌اوست ، چشم‌های فتان او زیباتر نگاه‌های اوست ، که مثل دو شعله آتش روح مرا و زانند و قلبم را خا کتر می کند » (۳)

در قسمت ترجمه ، دشتی مقالات و داستان‌هایی از آناتول فرانس ، نوا کوبه ، ماکسیم گورکی به شیوایی تمام بزبان فارسی در آمده است .

« فتنه » معروفترین کتاب دشتی است و مشتمل است بر مقالات ادبی (۱) ، (ماجرای آن شب) ، (دو نامه) ، (دفتر ششم) ، (مرگ مادر) ، (فرین ملجاء) ، (سکوت و نگاه تر) ، (آخرین نامه) ، (چشمان او) ، (میک زن) که بسیاری از قطعات آن شبیه «تأثرات» مندرج در کتاب است و این قطعه همانطور که اشاره شده است اگرچه شعر نیست ولی

قلم حساس نویسنده به آنها لطف شعر یا نازگی یکنوع شعر منشور را داده است. جنبه داستانی این قطعه‌ها ضعیف است و فاقد حوادثی از نوع داستان کوتاه یا رمان می‌باشد، نویسنده در مقدمه‌ای که بر فتنه نوشته است خود به این اشاره می‌کند :

(... ایراد دیگری که به فتنه وارد ساخته اند این است که از لحاظ فن داستان‌سرایی متنوع و متنوع نیست و موضوع‌های سه داستان آن شبیه بهم می‌باشد ... من داعیه داستان‌سرایی ندارم و در این رشته ابداً کار نکرده و بطور تفنن گاهی مختصری نوشته‌ام و البته اگر انسان کار و حرفه‌اش داستان‌سرایی باشد باید به آنها تنوع بیشتری بدهد و بقره مخیله فشار داده انتریک‌ها را زیاد و مهیج سازد ... در نگارش آنها ملاحظاتی من زمینه‌سازنده سازی آنها بوده و داعی من بنگارش آنها گذراندن وقت و امتحان قریحه داستان‌نویسی و ضمناً ایراد بعضی تفکرات یا تخیلات بوده است (۱) با وجود بر این، فتنه، از این قطعات کتاب دارای جنبه داستانی است و برخلاف سایر قطعه‌ها دارای حوادثی می‌باشد که کم یا بیش موجب تحریک حس کنجکاری خواننده می‌شود. در این داستان نقل قولها، غالباً طولانی است و قهرمانان با قوت و دقت حافظه خویش، در نقل قول خواننده را به شگفتی می‌اندازند. در این داستان، فرامرز داستانی را که رفیقش هرمز یکماه قبل فقط یکبار برای او نقل کرده، با تمام ذریق و جزئیات در ۶۰ صفحه مثل نوار ضبط صوت تکرار می‌کند.

موضوع قطعات کتاب فتنه باهم مشابهت بسیار دارد و حتی باید گفت یرنه‌های متفاوت از نمایش واحدی است و موضوع این نمایش زن است. نویسنده کوشیده است به شیوه « استفن زوایک : آلمانی و » داریند هربرت لارنس « و سر است مو آم » انگلیسی و « آندره موزو آ » فرانسوی دریای مواج روح زن را نمایش بدهد، ولی باید دانست که کوشش وی چندان مقرون به کامیابی نیست. آنچه دشتی مجسم می‌کند روحیه زن نیست بلکه گوشتی از روحیه یک طبقه از زنان یعنی هوس بازی زن شوهر دار طبقه متشنص اجتماع امروزی ایران است.

... از خانم‌هایی است که در اغلب محافل شیک و خوب تهران آمد و شد دارند و علاوه بر زیبایی زن متعین و متشخصی است، این زن تحصیلات

سطه را در ایران و اروپا تمام کرده و بعضی از نویسندگان از یونانی و رومی
 نماند و یا ظاهر آثارشان را خوانده و یا آنکه خلاصه آنها را از مردان
 ، فرنگی مآب است ، دعوی تجدد می کند ، دم از برابری با مردها
 د و گاهی بجا یا بیجا از نویسندگان خارجی نقل قول می کند و شاهد
 ورد ، هیچگونه مسوئیت و مشفله ای در زندگانی ندارد و به این جهت
 ت می یابد که بدنبال هوس برود و در محافل « خوشگذران تهران » ،
 ، محافلی که « دهانشان زیاد چاک و بستنی ندارد و راجع به رزن
 گلی حرف میزنند و حوادثی برای او درست نموده و کلیه حرکات او را
 می کنند » خود نمائی کند.

قهرمان مرد این داستانها البته عضو همین محافل است « يك مرد
 ب از هوا و هوس که نظر بازی او را خسته و فرسوده کرده و دیگر جمال
 ظاهری او را نفریفته و از جا در نمی برد و منتهاکاری که می کند ، موقتاً
 يك شوق و رغبتی کرده و بعد بزودی فراموش میشوند : این مرد همیشه
 یاهد از قیود اجتماعی بگریزد یا آنها را بشکند تا دل هوسناک خود را
 ی کند ، از زن میخواهد که بی شرط به او تسلیم شود و در کار عشق و هوس
 بگری نکند » مثل همیشه عشق را با عقل و حساب و جمع و خرج « توام
 بد زیرا این حسابگری را از طرف زن بست و منافی لطف ذوق می بیند.
 مرد توسط زن زیبایی به شوهر آن زن معرفی میشود ، او مرا بطور
 شایسته و گرمی با شوهر خود آشنا کرد : و با هم به تماشای فیلم عشقی
 ند و پس از آن ارتباط عشقی با شیوانی دور از نظر شوهر ساده و
 کار بین آن دونفر برقرار میشود.

سایه مردها و زنان دیگری از پشت حوادث داستان می گذرد ولی
 اخلاقی ایشان آشکارا دیده نمیشود فقط بعضی صفاتشان که مخالف
 وفاق صفات اشخاص اصلی داستان است جلوه کوتاهی دارد . در بیان
 ت عشقی ، تعبیرات کلی که قرنها در ادبیات فارسی مکرر شده است ، بکار
 رد ، احساسات و عواطف فردی و شخصی است و جنبه شاعرانه داستان
 میباشد . در مکالمات ، از - حوادث اجتماعی سخن میرود و بیشتر بحثهای
 ن های عشاق اختصاص به عقیده اجتماعی ، روابط زن و مرد ، ماهیت
 نیت عشق و هوس داده شده از این قبیل : « چون وضع این مندرات
 ست مردها بوده همه آنها را بفتح خود درست کرده اند ، « ... قبل از

هر چیزی، تکلیف زن، تنظیم امور خانه و تهیه آسایش داخلی است» ،
 « بنیده من اگر زن همیشه آلوده به خدعه و نفاق و دورویی است و در
 مرحله عشق هم حسابگر می باشد، برای اینست که در تمام موارد زندگانی
 در دست مرد است، اگر هم مرد در عشق خود صریح و صادق است چندان
 نباید به آن مباحث کند، زیرا رادع و مانعی برای معاشقه وی نیست (۱)
 از نظر توجه به لفظ و زیبایی بیان بعضی صحنه های کتاب فتنه در
 ردیف بهترین و شیوا ترین نوشته های نویسندگان معاصر و هنرمند ایران
 است و از حیث مهارت نویسنده کی و بحث در نکات دقیق پیکر لژی تالی
 ندارد و طرز نگارش آنها در ادبیات فارسی بی سابقه است، نکات
 حساس و جملات فاخر و موزون در قسمتی که ذیلا از این کتاب نقل میشود
 فراوان است :

... من و فتنه قدری از سایرین دورتر بوده و از کتاب « کلیات »
 که فتنه همراه خود آورده و تازه آنرا تمام کرده بود صحبت می کردم.
 فتنه يك مرتبه صحبت جدی مارا نه مثل يك بحث فلسفی بود قطع کرده و
 عیناً مانند يك بچه شیرین و بی خیالی که از مادر یا دایه اش چیزی میخواهد
 یا يك دختر مدرسه شیطانی که میخواهد سر به سر يك جوان معجوب و
 خجولی بگذارد، چشم بایش را بچشم من دوخته و گفت:
 الان شما چه آرزوی کنید؟ من همین طور به چشمان او نگاه می کردم.
 آیا منظره حریق بزرگی را در کرانه های دور دست يك شب تاریک
 دیده اید؟ در چشمان فتنه دور نمای يك حریق، يك آتش سوزنده دیده میشد
 مثل مجسمه ساکت و بی حرکت بونم. وهم حرف نمیزد، ولی چشمان من
 همینطور به چشمان او درخسته بود. در اعماق چشمان، يك اترسم تنیات من
 عبور کرد. او فهمید و بلکه در چشمان من خواند که چه میخواهم. مثل کسیکه
 خجل شده است، سر خود را به زیر انداخته و گفت: چرا جواب مرا نمیدهید.
 گفتم « آيا شما نمیدانید من چه آرزوی کنم؟ . فتنه مثل اینکه با خودش حرف
 میزند خیلی آهسته گفت: مدتی است میدانم ولی زبان را به انهن داده اند که
 سخن گوید... گفتم: آخر حرف انسان را از اوج شعر و روایا به حقیقت عادیات
 و مبتذلات می اندازد. گفت: باز چو این بگو.
 روز همان شب، یکی از دره های زیبایی که نظیر آن در صفحات شمال هم

بیابان است رفته بودیم. چاشت در بونل دعوت داشتیم و پس از خوراک کنارشما
 در آنجا گرفته و همینطور گردش کنان بوسطهای دره رفتیم. چشم از این همه
 غوغا و نقش و نگار سیر نشده و سر از این همه زیبایی گنج و مبهوت میشد. آبهای
 تازان و سرشارش از رود در تگ دره، روی سنگهای ملون دویده و مثل آدمهای
 تازان و بیخیال نمره شادی می کشیدند، درختهای جنگلی از دو طرف دره
 کشیده به این غریب و هیاهو گوش می دادند، بعضی جاها که آب رودخانه مثل
 نخل کوی کوچکی عمیق و بیصد و مثل یک آینه لاجوردی شفاف می شد، درختان
 و طوطی شده قامت به او ان خود را در آن تماشا می کردند. بانیز تازان
 و غوغا بود و بگمرتبه در میان صوف درختان سبز، چشم انسان
 درختی می افتاد که از فرق تا قدم ارغوانی با سرخ تیره و یا زرد لیمونی شده،
 یکدسته گل آتشی یا داودی زردی بود که توی چمنی انداخته باشند.
 بعضی جاها از نوك كوه تا بن دره، جنگل افلاصه رنگ مختلف را
 می بینید. در آن سکوت با حشمت که فقط غرور و درختخانه از دور بگوش می
 شنید گاهی ترانه لطیف و پراز موسیقی برنده ای شنیده میشد. نمیدانم این را
 شناس کرده ام که بعضی جنگلهای به انسان احساس لایتناهی می دهد؛ در بعضی
 درختهای دره، درختها طوری پشتر هم واقع شده بود که انسان يك ماوراء
 حدود و نامتناهی برای آن خیال میکرد، مثل وقتی که يك قطعه موسیقی زیبایی
 شنوید در مقابل خیل شما افقهای مجهول و عوالم مرموز و مبهم ولی زیبار
 از احساس کشوده می شود. مثل آن ابهام وسیع و پراز طپشی که از شنیدن
 شش حساس در نفس انسان تولید میگردد. با گاهی در مقابل دریا و در برابر
 تارنگار رنگ شفق، در انسان احساس لایتناهی و ایاماد مجهول ای نظیر
 دی که انسان برای آسمانها و ماوراء ستارگان قائل است پیدا میشود.
 در وقت من به چشمان فتنه نگاه می کردم، چشمهاییکه همانجائی که هست تمام
 شود و بهمان قشنگی شکل و ترکیب و زیبایی و رنگ و شعله ختم شده،
 در دنبال دارد و منتهی الیه آن در یک روح عمیق، وسیع و نیم تادربك و
 يك افق بیناورد و نامحدودی پنهان است. آن وقت يك حالت عجیبی بمن
 می داد. شبیه بخیرگی یا دوار و اگر آن دقیقه مرا مخیر می کردند که
 سه سال عمر کنم، یا يك لحظه ولی درین يك لحظه این چشمها و این
 بی که عشق و هوس از آن می ریزد مثل من باشد و در تحت اختیار من،
 تا این لحظه زندگی را ترجیح می دادم ... (۱)

« پس از شام که در میان مهتاب بگردش رفته بودیم من وقتنه از سایرین خیلی دور افتاده و اندکی دوپدو کنار رودخانه ایستادیم . رودخانه کرج با آب های گل آلود خود مثل شبری که یال تکان داده و نرهمیزند ، از مرتفات کدووان بطرف جلگه ری میدوید . ماهتاب رنگ فتنه را پریده تر و مات تر کرده و چشمان او حتی از شب های تاریک زمستان عمیقتر و مرموزتر شده بود . او تقریباً بشانه من تکیه داده بود . بی اختیار لبهای من بر روی لبهای گرم و عشق انگیز او افتاد . فتنه ، عاشقانه فشار لبها را زیادتر کرد و دستهایش بشانه من حنقه شد و در آن وقت چشمهای او را می دیدم که مثل یک دریاى مواج و دیوانه ، مضطرب و خراب شده بود . . . ص ۵۴

کتاب دیگر دشتی « جادو » شامل سه قسمت است . جادو - پاریس - بلنگ . در مقدمه کتاب نوشته شده است :

« در اثنای دور دست ، آنچونیکه جوانی و اوهام زیبای عمرنا دیدم شده اند ، ستاره ای میدرخشد . بیاد او آن کسی که در طیش های قلب کریه او محاسبه ای راه نداشت . پاریس ژون ۱۹۴۷ » و چنانکه ملاحظه میشود تم های این کتاب دنباله موضوعات کتاب فتنه است . داستان جادو ضمن مذاکره ای در خانه یکی از خانمهای اشرافی دسپیده خانم ، نقل میشود و انگیزه آن این گفته سپیده خانم است که چرا در این زمان عشق های حقیقی مثل زمان قدیم ، مانند عشق مجنون به لیلی با فرهاد به شیرین نیست ؟

این سؤال اتمفرمجلس را تغییر میدهد و هر کسی در این زمینه چیزی اظهار میدارد . دکتري که در مجلس حاضر است و بیمار برای او میدان امنجان و مطالعه است نه وسیله یون در آوردن میگوید : به فضل علم و معرف معلوم شده است که منشاء یک قسمت از بیماری دماغی و عصبی عشق است و شاید خطا نباشد اگر بگوییم امروز خیلی بیشتر از ادوار گذشته این ضعیفان روسی در جامعه بشری وجود دارد . ص ۱۲

دکتر برای توضیح میگوید « از مدتی باینطرف مشغول معالجه بیماری هستم که عشق او را در هم شکسته است و طوری تباه و مضروب و خراب گردیده است که کسان وی حاضر شدند معالجه خطرناکی که ممکن بود بزرگ منتهی شود در باره وی بکار ببرم . » ص ۱۳

و در مقابل کنجکاری حاضر حاضر میشود سرگذشت این عشق را برای

آنها بگوید. صحبت از زنی است که بومرایی شوهرش چندسال قبل به تهرال وارد شدند و به محافل اشرفی راه یافتند و اسم جادو و زیبایی او بزودی بر سر زبانها افتاد. «احساسی که نخستین دیدار جادو در آدم میگذاشت شبیه آراحتی و جلالتی است که دیده انسان از تماشای پردهٔ يك هنرمند ژاپونی احساس میکند، بر يك صفحهٔ ساده و يك زمینهٔ خوش رنگ و با طراوت شاخهٔ پر از شکوفهٔ سیب بادوسه پرندهٔ سفید با بالهای گسترده روی زمینهٔ عنابی به لاله‌های سرخ و فروزان بر يك زمینهٔ فیروزه‌ای، بادبان سفید و برافراشتهٔ يك کشتی شراعی روی مینای شفاف و بنفش دریای آرام، چشم را جلا و روح را نوازش می‌داد» ص ۱۷

جادو با زیبایی و ضمنا بی اعتنائی و سردی ذهن همرا متوجه خود می‌کند و هیچ عشقی نداشته و «شاید اگر رشیده یعنی شخصی که چندسال قبل از این که او را ببیند ذهنش به وی مشغول بود مواجه نشده بود این حادثهٔ عشقی برای او رخ نمیداد» ص ۲۱

بعد جادو میهمانی مفصلی میدهد و رشیده دوست مهرداد شوهرش هم در این میهمانی دعوت دارد. مهرداد ضمن معرفی حضار اسم شخصی که زن ایتالیایی بنام ناتالی دارد نام میبرد (... و میدانست که جادو از این زن خوشش نمی‌آید و برای اینکه مجال اعتراض به وی ندهد گفت دعوت این شخص بر حسب میل خود شیده است) ص ۲۵

شیده مردی است که کتش و آهنک‌صدا، طرز حرف زدن، تعبیرات خاص او، هوش او، ادب و معاشرت او، اخلاق او، شوخی و ظرافت و لطیفه گویی او، همهٔ اینها به علاوه مقام رسمی و موقعیت اجتماعی او، در زنها تاثیر خاصی دارد. شیده دیر وارد مجلس میشود «... از همان لحظهٔ دوم، وقتی از بوسیدن سر انگشتان جادوسر برداشت و بچشمان تشنگی او نگاه کرد به فرست سطور تو بیخ را خواند و گفت دیر آمده‌ام در عوض دیرتر خواهم رفت» ص (۳۴).

برخورد نخستین باشایعانی که در اطراف شیده از معاشرت و حسن سلوک و مقام اجتماعی او وجود دارد جادو را شیفته میکند «حقیقت قضیه این است که از لحظه‌ای که شیده خم شده دستوی را بوسید، يك نکتهٔ آشنائی مثل بریان الکتریکی بر وی وزید» ص ۴۲

در مجلس صحبت از دفع حجاب بیان می‌آید و همه انتظار دارند شیده

که مرد متجدد و با قدرتی است طرفدار این موضوع باشد ولی « او همینکه
 میدید مطلبی خیلی رایج و متداول است بادیگر از آن دم نمی‌زدیاد دیگر مخالف
 آن بود... بنا بر این با استدلال عجیب و غیر منتظره‌ای طرفداری از ابقا،
 حجاب مینمود» ص ۴۸

همین موضوع موجب بحث مفصلی راجع به رفع حجاب و زن و زیبایی او
 میشود و شیده طرفدار حجاب است و جادو فردای آن روز به شوهرش میگویی
 «این دوست بزرگوارت افکار خیلی عقب افتاده‌ای دارد. در این عصر آدم
 مخالف دفع حجاب باشد و جادو را یک چیز شاعرانه بداند باید خیلی کهن
 پرست باشد» ص ۶۰

شوهر جادو چون قبلاً از شیده طرفداری می‌کند و او را یک زن دوست
 (Feministe) معرفی مینماید «و اکنون هم شوهرش میگفت که زن دوستی
 شیده به درجهٔ مرض رسیده است، در کتفه فکر و عقیدهٔ او این مرض نبود بلکه
 صفت ضروری مرد بود» ص ۶۴

این مهمانی تجدید میشود و در هر مجلس به نسبت گذشته علاقهٔ جادو به
 شیده و رابطهٔ آن دو زیاده‌تر میشود. نانالی حسود که با شیده رابطه دارد
 مواظب جریان است و از اینکه شیده از دستش می‌رود ناخشنود است «... یک
 روز که شیده دیوانه‌وار آن آب و دهانی که از حرارت و مستی یک شراب کهن
 در آن موج میزد می‌وسید بالهجه‌ای که سردی تسخیر آن را زنده و مردی
 ساخته بود پرسید:

آیا جادو را با این شور و التهاب... ص ۸۵

شیده با نانالی قطع رابطه میکند «حسادت و رزی در زن علاوه بر
 غریزه سلاحی است برای تسخیر مرد» ص ۸۵
 شیده با این آسانی نمیتواند بر جادو دست یابد زیرا جادو شوهر دارد
 و شوهرش دوست صمیمی شیده است ولی مشکلی که برای شیده مطرح میشود
 مشکل «گناه» و «اخلاق» نیست بلکه بیم از رسوائی است. بقیهٔ داستان
 مربوط به این است که چگونه شیده بر جادو دست می‌یابد ولی این سوال را بفر
 راتمام نیکند بلکه حس حسادت جادو از توجه شیده به دیگران برانگیخته
 میشود و یکی از اسرار شیده را با نامه‌ای به ادارهٔ شهربانی می‌فرستد و شیده
 به حبس می‌رود و دوری شیده و ترس از مرگ او کلر جادو را به جتو
 می‌کشاند.

و در اینجا داستان دگر تمام میشود. در ضمن داستان عقاید عجیبی از راف نویسنده یا قهرمانان داستان ابراز میشود: «چه باید کرد؟ این حیوان شقی بیشه‌ای که خود را عقل موجودات کره زمین میدانند و بزرگترین فلاسفه و وجه امتیاز نوع انسان را از سایر حیوانات عقل و ادراک میدانند تابع ادراک و عقل خود نیست، تابع امیال و آرزوها و شهوات و اسیر اوهام و خیالات خود میباشد» س ۱۲۹

«پاریس» نثر شیوا و شعرمانندی است که در آن صورت حساس و مانداری از شهر پاریس ترسیم شده است. «دیشب از بیسی می آمدم، از ملاقات معانی بر میگشتم. البته میدانید مقصود از معما زن و مخصوصا زن زیباست. و ای پاریس معتدل و مثل نفس بهشت بود» س ۱۵۰

نویسنده بارها مارا از تهران به پاریس و از پاریس به تهران می برد و تفاوت های این دو شهر را پیر روی ما میگذارد. «پاریس» زمینه است که نویسنده عقیده خود را راجع به زن و زیبایی بیان دارد و نشان بدهد چه نوع زیبایی است. «یا بقول خودش آیت» در زن می پسندد؟ جلوه های شهر پاریس او را امیدارد که بگوید: «پاریس شهر نیست، پاریس دنیائی است» س ۱۷۷

داستان پلنگ شرح عشق و حسادت يك دختر فرانسوی با يك جوان سوئدی است و چون جوان سوئدی وی را رها می کند دختر به تعریك حس حسادت او را می کند.

سه داستان دیگر دشتی در کتابی بنام «هندو» چاپ و نشر شده است. در کتاب اخیر که داستانهای «هندو» و «بر ساحل مینائی» و «دوشب» مندرج است صفحه ها قویتر و انتریکها بیشتر است ولی موضوعات و تتهای داستانها شبیه کتاب «جادو» و قسمت هائی از «فته» میباشد. «بر ساحل مینائی» داستان جالبی است از قمار بازی که «بیاخت هر چه بودش - بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر». صفحه های داستان بر سواحل مینائی در یائی مدیترانه واقع میشود و انعکاس سفر نویسنده به فرانسه و مونت کارلو می باشد. قهرمان داستان زنی است که به قمار تا سرحد جنون عشق می ورزد و سرانجام بر اثر باختن تمام سرمایه اش خود را از مرتفعات دستورانی که بر ساحل دریا واقع بوده است به دریا برتاب می کند.

داستان «دوشب» جریان عشق يك دختر دانشجو به يك نویسنده معروف است که سرانجام به ناکامی دختر می انجامد.

داستان های دشتی بر اساس نظریه «فریوید» بزرگ و روانشناس

اطریشی و سبک پسیکوانالیز استوار شده و کلیه فعالیت‌های قهرمانان بر این محور، که مسئله جنسی اساسی‌ترین مسائل حیاتی است دور می‌زند. بکی از قهرمانان زندان بر ساحل مینامی می‌گوید: «از زندگانی فعلی خودراضی نیستم. در این محافل شب نشینی غیر از هدر رفتن صحت و جوانی، عزت نفس و حیثیت انسانی، شخص در لجن می‌افتد. مقصودم تقوی فروشی و دعوی پاکدامنی نیست. بالاتر گویم من به عمل جنسی اهیتی نیدهم و آنرا هم مثل غذا خوردن یک امر عادی و مبتذل زندگی میدانم که ابداً لازم نیست برای آن این همه نشریه‌ها قایل شد.» ص ۱۵۴ کتاب هندو

داستان‌ها در محیط اشرافی می‌گذرد «... این زن بسیار متشخص و محترم است. من شمارا با او آشنا خواهم کرد. این زن یک خدمتکار اختصاصی دارد، هیچوقت خودش بر تاقال پوست نمی‌کند، در فنجان نقره جای می‌نوشد، لوستری که در اطاق اوست از چینی سوز و مال خود اوست. آبارتانش به چندین تابلو کار استاد که باز متعلق بخود اوست مزین می‌باشد.» ص ۱۶۳ هندو.

قهرمانان خیلی اختصاصی و دور از مردم هستند و وقایع و حوادث اجتماعی در حاشیه کلاه‌های آنهاست و اگر احیاناً قهرمانان مرد در جریانات سیاسی و اجتماعی دخالت کنند همیشه در راس جریانات واقع هستند و جنبه مشخص و عمومی Characteristic ندارند. نویسنده از نشان دادن مراحل ترقی و پیشرفت آنها و اینکه تحت چه عواملی به آن مرحله از پیشرفت و نفوذ اجتماعی رسیده‌اند خودداری کرده است.

دستی که مطالعاتی عمیق در ادبیات ایران و نظریات خاص در این باره دارد پس از کتاب هندو، «جلد کتاب بنام‌های نقشی از حافظ»، سیری در دیوان شمس: و «قلمرو سعدی» نگاشته است.

در کتاب «نقشی از حافظ» نویسنده می‌خواهد حافظ تصورات خود را به نشان بدهد. او کنج‌کاوی در زندگانی خصوصی حافظ را پیپوره دانسته می‌خواهد حافظ را در آسمان اندیشه و شعرش تماشا کند. کتاب به بخش‌هایی تقسیم شده و در هر بخش یک قسمت از خصوصیات شعر و اندیشه حافظ مورد مطالعه قرار می‌گیرد. کتاب فاقد روش تحقیق و تتبع و سنجش از روی اصول است و جنبه تبلیغی و توضیحی دارد. برخی از احکام داده شده کتاب صحیح نیست از جمله «ان اتول فرانس از بیات راجز شبوة بیان نمیدانند. او معتقد است

زیر آسمان کبود مضمون و مفهوم تازه‌ای نیست، لااقل زیاد نیست و آنچه تازه است قالب است.

این عبارت: «Akt» نوسازی را نه تنها نشان نمیدهد بلکه آنساز نویندگان و شعرا و بطور کلی هنرمندان را تا حد فرمالیسم پابین می‌آورد. یا «حافظ شیمه نیست، سنی نیست، ملامتیه نیست، متدین نیست، بی‌دین نیست حافظ، حافظ است» (۱۲۹).

باید در نظر داشت صفت منفی صفت چیزی را بیان نمی‌کند و ما برای توضیح امور باید مشخصات دقیق و ذاتی آن‌ها را نشان بدهیم و بنابراین باز سؤال باقی است: حافظ کیت؟

در صفحه ۱۳۴- آمده است که: حافظ صوفی بوده ولی صوفی صومعه عالم قدس و نویسنده نشان نمیدهد که حافظ در چه مرحله از دوران عرخبوش صوفی بوده. تحول روحی حافظ از ریاضت به تصوف و از آنجا به عرفان و پس از آن توجه و انحصار به زندگانی درونی و درهغه این مراحل عشق و رزیدن و رندی، نشان داده نشده است. مقایسه‌ایکه نویسنده بین حافظ و سعدی و خیام و مولوی برقرار کرده است چندان دقیق و علمی نیست و شناختن حافظ مدد نمیرساند. قسمت‌هایی از کتاب بطور انتزاعی خوب است و اگر نویسنده حاشیه نمیرفت و پیرستگی مطالب را حفظ کرده و به اختصار و دقت اکتفاء می‌کرد برجسته‌تر میشد. بخش‌های (نسب نامه‌یک غزل)، (حافظ رنج می‌برد)، (حافظ بصورت انسان کامل) از قسمت‌های بکر و تازه و دقیق کتاب است.

«سیری در دیوان شمس»: کتابی است که در آن نویسنده خواسته است سرقوت و هنر شاعری و اندیشه‌های فلسفی جلال الدین مولوی را مشخص کند.

کتاب از نظر روش تحقیق همانند «نقشی از حافظ» است. نویسنده می‌گوید: «این نوشته صوت غیر واضح و لرزان تأثرات شخصی من از دیوان شمس تیریزی و تصوراتی است که از جلال الدین محمد در ذهن دارم، در آن از تحقیقات تاریخی و ادبی یا شرح نشوونمای فکر تصوف و عقاید متموج عرفا که از هفده فاضلان متتبع و برحوصله ساخته است چیزی نمی‌یاید».

نویسنده تذکر میدهد که اساس کتاب بر پایه مقاله‌ای که وی برای جشن هفتمین سده وفات جلال الدین مولوی نگاشته بوده و بعداً مطالبی به آن افزوده و آنرا بصورت کتاب در آورده است این کتاب نیز به بخش‌هایی

تقسیم شده و در هر قسمت از منظر خاصی به جلال‌الدین محمد و اشعار از توجه شده‌است. بخش‌های «قالب بیروح»، «دور شدن مولانا از عرف شعرا»، «عرفان در سیمای عشق»، «اشراق بجای دلیل» بهترین قسمت کتب می‌باشد با این وصف کتاب به شناسائی فلسفه جلال‌الدین محمد کمک نمی‌کند. از طرف دیگر بیش از نیمی از کتاب به آوردن شواهد از شعر مولوی و دیگر شاعران اختصاص یافته و حاشیه بر متن فزونی گرفته است.

ذکر شواهد تا آنجا لازم است که نویسنده در بیان و تجزیه و تحلیل مطلب بامشکلی روبرو شود که دیگران با وی موافقت نداشته باشند و بناچار باید عین عبارت خود گوینده را ذکر کرد تا شایبه نظر شخصی و خصوصی محو شود ولی آوردن ابیات زیاد برای نشان دادن این مطلب بدیهی که مولوی به قوانین و ترکیبات سهوود کلام بی‌اعتناء بوده و یا شور و جوشش روان مولوی را هیچ شاعری ندارد، وسعت دادن به مطلبی است که باید در دو یا سه صفحه عنوان شود نه بیشتر.

نویسنده از قول «مورس بارس» مولوی را شاعرترین شاعران جهان خوانده است. دادن این عنوان به مولوی با توجه به اینکه فردوسی، خیام، حافظ، دانه، شکسیر هم از جهاتی شایسته داشتن این عنوان هستند زیاد دقیق نیست.

در «قلمرو سعدی» نویسنده شیوه تحقیق خود را ادامه میدهد و همانطور که خود نوشته است صورت انفعالات و تاثرات خود را به زبانی نزدیک به شعر بیان کرده است. این امر یعنی نگارش عقاید و استنباطات شخصی در باره سعدی و حافظ و دیگران معلوم نیست تا چه حد به شناختن آنها کمک کند. اما از آنجا که نویسنده متدی برای تدوین این عقاید و افکار بکار برده است شاید اشاره به این مضرب باشد که خود نوشته: «بخت در باره سعدی مستلزم مطالعه و کاوش فراوانست و بر فرض که شخص حال و دماغ تجسس در بطون کتب تاریخ و ادب را نداشته باشد، لاف‌ل باید خود شیخ را زیر و بالا کرده و آنرا منظم و مرتب تحت مطالعه و دقت در آورد». نویسنده در مقدمه قلمرو سعدی مقایسه شعراء را با هم مردود می‌شمارد «من تصدیق دارم که اینگونه مقایسه‌ها صورت خوشی ندارد ولی مردم دیار ما حوصله تحلیل مطالب و نظر کردن در جنبه‌های مختلف گویندگان ندارند. غالباً دلشان میخواهند مطلبی را درست بپذیرند یا رد کنند». بدیهی است قضایات عامه مردم در امری که در صلاحیت آنها نیست یعنی نقد

ادبی نباید در کار تحقیق مداخلت یابد ولی نویسنده پس از این انتقاد بر صورت نضارت عمومی بیشتر از دو پست صفحه کتاب خود را به مقابله سمدی با فردوسی، سنائی، ناصر خسرو، خاقانی جمال‌الدین عبدالرزاق، انوری و معاصران سمدی همام، عراقی و اوحدی اختصاص داده و از روش تحقیق و تتبع که خود قبول نموده عدول کرده است و چنانکه خود اذعان دارد «من به همام نیاس که برای لذت میخوانم نه کسب معلومات در نگارش هم به ترسیم صورت ذهنی خود می پردازم» و این دیگر تحقیق و نقد ادبی نیست، بخصوص پس از انتقاد از مفردات روش دیگران و بکار بردن همان روش که مورد انتقاد واقع شده نویسنده را از رموز فنی کار بحد معنا بهی دور کرده است.

از اصول بکار رفته در نگارش کتاب یکی این است «پس ناچار نباید دیال سمدی تاریخی رفت بلکه باید دنبال سمدی شتافت که گلستان را نوشته، بوستان را بنظم در آورده، قصاید ارزنده و غزلیات بی مانند سروده است» و «تمام تفحص‌ها در اطراف مرد بزرگی برای شناختن قیافه حقیقی و از یافتن روح و فکر اوست و این مقصود از گفته‌ها و نوشته‌های شاعر و نویسنده بهتر صورت می‌گیرد» این نیز صحیح نیست زیرا ماهیج پدیده فکری و اجتماعی را در خارج از زمان و مکان نمی‌شناسیم. بی شک سمدی تاریخی به آسودت که محمد قزوینی و دیگران با ذکر سندهای تاریخی و نگارش کتابها در باره ممدوحین سمدی و بحث‌های مطول و بیفایده و حاشیه بر حاشیه معرفی کرده‌اند معنی ندارد ولی سمدی بیرون از شرایط اجتماعی، سمدی بدون وابستگی و زنجیر روابط اجتماعی، سمدی بدون ترسیم اوضاع اقتصادی و اجتماعی قرن هفتم و بدون ملاحظات تاریخی و سیر فکری به‌داز هجوم عرب نیز بهمان اندازه ذهنی و شخصی است.

نویسنده باز در این خصوص می‌نویسد: «من رأی کسانی را می‌پذیرم که جز برای مسائل ریاضی و بلاه‌ای از حقایق علمی نفس لامری قائل نیستند و هر چه هست در کیفیت ادراک خود شخص و طرز پذیرش سوراشیاء در ذهن می‌دانند». این Subjectivisme فلسفی نویسنده که در متد تحقیق وی سیر راه یافته است و با اکتشافات علمی و فلسفی در قرن بیستم مغایر است، بنظر صحیح نمی‌رسد و ما احتیاج داریم امور را طبق روش منظم و مطابق قواعد زیباشناسی و نقد ادبی بررسی کنیم و الا نظر ما باینکه نا آشنا به امور علمی یکی پیش نخواهد بود. در قلمرو سمدی، قسمت‌های گلستان، بوستان، استاد عزل، سمدی در منطق و فکر و عقیده از بخش‌های مفید و جالب کتاب است. یکی از اختصاصات فلم‌دستی سنت‌شکنی اوست، این نویسنده بهیچوجه

با اهمال و مسامحه کاری و تعارف بی جا و تحسین بی مورد سر موافقت ندارد چنانکه در کتاب « قلمرو سعدی » از انتقاد قسمت های منفی فکر و عقیده شاعر دلخواه خود که روزی او را « پادشاه نثر » نامیده بود بهیچوجه خودداری نکرده است. در قسمت « مقالات ادبی » مندرج در کتاب سایه، نویسنده به جنگ عقاید معمول و متداول می رود و با قلم تندخود طرف دستخیز آمیز این عقاید را نشان میدهد.

دشتی در سیر ادبی معاصر تأثیر داشته است. نصراله فلسفی می نویسد (در سال ۱۳۰۰ شمسی علی دشتی روزنامه شفق سرخ را دائر کرد. شفق سرخ بهترین روزنامه سالهای اول حکومت سردار سپه بود. رشید یاسمی و سعید نفیسی هم در این روزنامه با دشتی همکاری داشتند. رشید دوشفق سرخ بعنوان انتقادات ادبی مقالاتی می نوشت و آثار نویسندگان و شعرای زمان را انتقاد می کرد. منمهم پس از ختم تحصیل، ترجمه های خود را از ادیان نرانسه به شفق فرستادم. دشتی ترجمه های مرا پسندید و چاپ کرد. کم کم بایدیر فاضل و مهربان شفق سرخ و همکاران دانشمندش رشید و نفیسی آشنا شدم. (۱) شیوه نویسندگی دشتی آبدار و شبیه آتش بازی شاعرانه است. غالباً عبارات ها کوتاه و فشرده است؛ روان است و این نویسنده الاطر برای افاده معانی می خواهد و بعکس اغلب نویسندگان قرون اخیر که تلافی این نامناسب لفظ انتخاب می کردند معانی را فدای لفظ نمی کنند ولی گاه این نوجه نویسنده به مفهوم ها وی را از سیاق معمولی زبان دور کرده و موجب استعجاب جمله های غلط و حذف بی مورد افغان در نوشته هایش میشود. از عيوب دیگر نوشته های او بکار بردن لغات فرانسوی و عربی و ترکیات غلط از قبیل کجش و انگیزانیدن و از این قبیل می باشد. یکی از کسانی که به کتاب وی مقدمه ای نوشته است این نقیص را جزو هنرهای نویسندگی دشتی محسوب میدارد و روح غیر مطیع و آزادی پرست او بهیچ چیز حتی بقواعد معمولی صرف و نحو و ترکیبات متداول کلام سرفرود نمی آورد. (۲) بهر حال نثر دشتی اگر سبلی انگارای نبی کرد و اگر قائلش نوشته های نود را بر طرف میشود بسیار شیواتر میشد، با وجود بر این نوشته های این نویسنده، نمونه خوبی از سرفارسی این دوره است.

(۱) - اطلاعات منهبیانه شماره ۳۹ سان چهارم خرداد ۱۳۳۰

(۲) - دکتر اطفلی صورتگر - کتاب سایه.